

بازتعریف نقش بانک‌ها؛ یک ضرورت راهبردی، نه یک انتخاب



در شرایطی که اقتصاد ایران با فشارهای بیرونی، شوک‌های تورمی و اختلال در سازوکارهای تأمین مالی مواجه است، کارکرد نظام بانکی به یکی از چالش‌های اساسی حکمرانی اقتصادی بدل شده است. بحران‌های مالی، جنگ‌ها، تحریم‌ها و شرایط خاص اقتصادی در کشورهای مختلف نشان داده‌اند که در غیاب یک نظام بانکی کارآمد و منضبط، امکان عبور از بحران و تأمین مالی تولید به حداقل می‌رسد. نظام بانکی ایران در دهه‌های اخیر نه تنها نقش خود را در حمایت از بخش خصوصی و تولید به درستی ایفا نکرده، بلکه در بسیاری از موارد، خود به عاملی در شکل‌گیری ناترازی‌ها، گسترش تسهیلات رانتی و انحراف منابع تبدیل شده است. در چنین بستری، بازخوانی نقش نظام بانکی در زمانه بحران و ارزیابی مسیرهای اصلاح و بازآفرینی آن ضرورتی انکارناپذیر است. نادر خان‌زاده، مشاور کمیسیون بانک، بیمه، مالیات و تأمین اجتماعی اتاق تبریز، در این گفت‌وگو، به تبیین ریشه‌های ناکارآمدی ساختار بانکی کشور، چالش‌های تخصیص منابع، نقش تسهیلات تکلیفی، و ضرورت طراحی مجدد نظام تأمین مالی در ایران می‌پردازد.

بررسی روند سال‌های اخیر نشان می‌دهد که سهم تسهیلات مشارکتی در استان در حال کاهش است و عقود فروش اقساطی و جعاله رشد یافته‌اند. این تغییرات چه پیامدهایی برای بخش تولید دارد؟

کاهش سهم تسهیلات مشارکتی در کشور و همچنین استان و جایگزینی آن با عقود فروش اقساطی و جعاله، پیامدهای مهمی برای بخش تولید و سرمایه‌گذاری در منطقه را به همراه دارد. تسهیلات مشارکتی به عنوان یکی از ابزارهای اصلی تأمین مالی پروژه‌های تولیدی و زیرساختی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تشکیل سرمایه ثابت ایفا می‌کنند. این نوع تسهیلات معمولاً برای ایجاد و توسعه بنگاه‌های اقتصادی مناسب هستند. حضور این نوع تسهیلات می‌تواند منجر به افزایش نرخ رشد سرمایه‌گذاری، به ویژه در حوزه‌های مولد اقتصاد، شود.

در مقابل، تسهیلاتی مانند فروش اقساطی و جعاله، گرچه در بهبود نقدینگی و رفع نیازهای کوتاه مدت مؤثرند، اما نقش محدودی در تشکیل سرمایه ثابت دارند. بررسی آمار ترکیب تسهیلات بخش صنعت و معدن و کشاورزی به عنوان نمونه و نماینده بخش تولیدی کشور نشان می‌دهد که روند نمودارهای تسهیلات سرمایه در گردش و سرمایه ثابت (ایجاد و توسعه) بویژه در بخش صنعت و معدن حالت واگرایی داشته و بطوریکه در سه ماهه اول سال 1404، 94.5 درصد تسهیلات بخش صنعت و معدن در قالب عقود مبادله‌ای و برای تأمین سرمایه در گردش صرف شده است.

این تغییر ترکیب تسهیلات بانکی در حالی رخ می‌دهد که ایران در سال‌های اخیر با روند نزولی در نرخ رشد سرمایه‌گذاری ناخالص ثابت مواجه بوده است. طبق گزارش‌های رسمی، نرخ رشد سرمایه‌گذاری در برخی سال‌های اخیر حتی منفی بوده و میانگین رشد سرمایه‌گذاری در دهه اخیر بسیار پایین‌تر از نرخ رشد مطلوب برای توسعه اقتصادی پایدار بوده است. (متوسط نرخ رشد سرمایه‌گذاری ناخالص در 10 سال اخیر تقریباً صفر بوده است)

ادامه این روند می‌تواند به کاهش توان تولیدی کشور، فرسودگی بیشتر سرمایه‌های فیزیکی، کاهش اشتغال پایدار و در نهایت افت بهره‌وری منجر شود. بنابراین بازنگری در سیاست‌های تخصیص تسهیلات بانکی، با هدف تقویت سهم تسهیلات مشارکتی و هدایت منابع به سمت سرمایه‌گذاری‌های مولد، ضرورت دارد.

عقود مضاربه و مشارکت مدنی در تئوری برای حمایت از تولید طراحی شده‌اند. چرا در عمل سهم آن‌ها در نظام بانکی ایران ناچیز باقی مانده است؟

این عقود در تئوری ابزارهای بسیار خوبی برای تأمین مالی تولید هستند، چون مبتنی بر مشارکت در سود و زیان طراحی شده‌اند. اما در عمل، سهم آن‌ها ناچیز باقی مانده است که دلایل متعددی دارد. اولاً، ریسک بالای این عقود برای بانک‌ها و نبود نظام شفاف اعتبارسنجی باعث شده که بانک‌ها تمایل چندانی به استفاده از آن‌ها نداشته باشند. دوم، بسیاری از متقاضیان اطلاعات مالی شفافی ارائه نمی‌دهند و نمی‌توان سود واقعی طرح‌ها را به درستی ارزیابی کرد. همچنین، ضعف زیرساخت‌های حقوقی و دشواری در اجرای قراردادهای مشارکتی، بانک‌ها را به سمت عقود با سود قطعی و کم ریسک، مثل فروش اقساطی سوق داده است.

از طرف دیگر، بانک‌ها به دلایل ساختاری و فشار نقدینگی، ترجیح می‌دهند تسهیلات کوتاه مدت اعطا کنند، در حالی که عقود مشارکتی معمولاً برای طرح‌های میان مدت و بلندمدت مناسب‌اند.

با توجه به تجربه اجرای عقود مختلف، کدام یک بیشترین اثر را در تحریک تولید و بهره‌وری اقتصادی داشته‌اند؟

اگر صرفاً به ظرفیت تئوریک نگاه کنیم، عقود مشارکتی، به ویژه مشارکت مدنی، بیشترین اثر را در تحریک تولید و افزایش بهره‌وری دارند؛ چون منابع را مستقیماً وارد فرآیند تولید و سرمایه‌گذاری می‌کنند. اما همان‌طور که گفته شد، در عمل استفاده از این عقود محدود بوده است.

در میان عقود پرکاربرد، فروش اقساطی تجهیزات و ماشین‌آلات تولیدی، به رغم ساختار ساده‌تر و سود قطعی آن، یکی از ابزارهایی بوده که تا حدی توانسته در تحریک تولید مؤثر واقع شود. به ویژه در صنایع کوچک و متوسط، فروش اقساطی ماشین‌آلات منجر به نوسازی نسبی تجهیزات و افزایش ظرفیت تولید شده است. اما باید توجه داشت که این نوع تسهیلات معمولاً نقش حمایتی محدود و کوتاه مدت دارند و اثر کمتری بر پایداری بهره‌وری یا نوآوری تولید دارند.

در نهایت، باید تأکید کرد که اثرگذاری واقعی هر عقد بر تولید و بهره‌وری، بیش از آن‌که به نام عقد وابسته باشد، به شیوه اجرا، نظارت، و انطباق آن با نیازهای بخش واقعی اقتصاد بستگی دارد. در فضایی که تسهیلات بانکی با ضعف فرایندهای نظارت بر مصرف صحیح تسهیلات ارائه شود، حتی عقود مشارکتی نیز نمی‌توانند اثرگذاری مطلوب خود را نشان دهند.

مفهوم «ازدحام مالی» چه نقشی در تضعیف نظام تأمین مالی بخش خصوصی دارد؟ چگونه باید با آن مقابله کرد؟

ازدحام مالی (Financial Crowding Out) به مفهومی در اقتصاد گفته می شود که در آن دولت با جذب گسترده منابع مالی، فضای تأمین مالی را برای بخش خصوصی تنگ می کند. در ایران، دولت برای جبران کسری بودجه خود از منابع بانکی و اوراق بدهی استفاده می کند، که باعث افزایش نرخ بهره، کاهش منابع در دسترس برای تولیدکنندگان، و رقابت نابرابر میان دولت و بخش خصوصی در جذب منابع می شود.

نتیجه این روند، محروم ماندن بنگاه های تولیدی از تسهیلات مورد نیاز، افت سرمایه گذاری خصوصی، و کاهش بهره وری است. برای مقابله با ازدحام مالی، اصلاح ساختار مالی دولت ضروری است. کاهش کسری بودجه، انضباط مالی، و تأمین منابع از مسیرهایی مانند بازار سرمایه و مالیات های پایدار و همچنین، هدایت هدفمند منابع بانکی به بخش مولد و محدود کردن استقراض دولتی از نظام بانکی، از راهکارهای اساسی مقابله با ازدحام مالی هستند.

در نهایت، برای توانمندسازی واقعی بخش خصوصی، باید تعادل در تخصیص منابع بین دولت و بخش خصوصی برقرار شود. بدون چنین تعادلی، هرگونه سیاست حمایتی از تولید عملاً خنثی خواهد شد.

آیا تسهیلات تکلیفی که بانک ها به اجبار دولت می پردازند، باعث انحراف منابع از فعالیت های مولد نشده اند؟

بله، تسهیلات تکلیفی و دستوری، نه تنها باعث انحراف منابع بانکی از مسیرهای مولد شده اند، بلکه به یکی از عوامل ساختاری ناترازی ترانزنامه ای و کارکردی بانک ها در ایران تبدیل شده اند.

این تسهیلات معمولاً بر اساس دستور دولت و بدون توجه به ارزیابی های فنی و مالی طرح ها یا توان بازپرداخت متقاضیان ارائه می شوند. پیامد آن، افزایش مطالبات معوق، کاهش کیفیت دارایی های بانکی و در نهایت ناترازی میان منابع و مصارف است.

یکی از ابعاد نگران کننده این سیاست ها، تکالیف غیرتخصصی تحمیل شده به بانک های تخصصی است؛ بانکی هایی که اساساً برای تأمین مالی پروژه های خاص در حوزه های صنعت، کشاورزی، مسکن یا صادرات طراحی شده اند، اما اکنون به اجبار وارد پرداخت تسهیلات عمومی مانند ازدواج و فرزندآوری شده اند.

مثلاً بانک صنعت و معدن که مأموریت اصلی آن حمایت از توسعه صنعتی و پروژه های زیرساختی است، امروز بخشی از منابع و فعالیت های تخصصی خود را صرف پرداخت تسهیلات ازدواج می کند. این نه تنها انحراف از رسالت اصلی بانک است، بلکه اتلاف سرمایه ای است که باید در خدمت رشد بهره وری، اشتغال و سرمایه گذاری صنعتی قرار گیرد.

این گونه تکالیف، بانک های تخصصی را از مأموریت اصلی خود منحرف کرده، کارایی آن ها را تضعیف نموده و در نهایت باعث شده که ظرفیت تخصصی این بانک ها برای تأمین مالی پروژه های مهم و استراتژیک، محدود شود.

در کنار این مسئله، بسیاری از این تسهیلات تکلیفی از یا لحاظ شاخصهای مالی و اقتصادی از مطلوبیت پایینی برخوردار هستند و یا فاقد وثایق کافی هستند، و در نتیجه ریسک نکول بالا دارند. در این شرایط، بانک برای جبران شکاف نقدینگی ایجادشده، یا از بانک مرکزی استقراض می کند یا وارد چرخه هایی مانند اضافه برداشت یا خلق پول می شود که خود، به ناترازی های بیشتر و در نهایت تشدید تورم منجر خواهد شد.

در مجموع، اگر قرار است دولت در حوزه هایی حمایتی و اجتماعی مانند تسهیلات ازدواج یا فرزندآوری و ... سیاست های حمایتی داشته باشد (که باید داشته باشد)، باید آن را از محل بودجه عمومی و به صورت یارانه هدفمند تأمین کند، نه با تحمیل وظایف غیراقتصادی به نظام بانکی، باعث ایجاد چاشمهای مختلف گردد.

در صورت ورود ایران به شرایط بحرانی یا جنگ، چه اقداماتی برای بازتعریف نقش بانک ها باید در دستور کار قرار گیرد؟ آیا ساختار فعلی بانک ها امکان ایفای چنین نقشی را دارند؟

در شرایط بحرانی مانند جنگ، تنش های منطقه ای یا تحریم های شدید، نظام بانکی کشور صرفاً یک نهاد ارائه دهنده خدمات مالی نیست، بلکه به یک رکن اصلی در حفظ ثبات اقتصادی و تداوم عملکرد بخش های حیاتی کشور تبدیل می شود. از این رو، بازتعریف نقش بانک ها در چنین وضعیتی یک ضرورت راهبردی است، نه یک انتخاب.

در گام نخست، باید اولویت بانک ها به صورت روشن بر تأمین مالی حوزه های استراتژیک کشور از جمله تولید مواد غذایی، انرژی، دارو، زیرساخت های حمل و نقل و ... متمرکز شود. در این وضعیت، منابع بانکی باید از فعالیت های کم بازده یا مصرفی به سمت بخش هایی هدایت شود که مستقیماً با تاب آوری اقتصادی و تأمین نیازهای اساسی جامعه در ارتباط هستند.

از سوی دیگر، تاب آوری زیرساخت های بانکی، به ویژه در حوزه فناوری اطلاعات، اهمیت دوچندان می یابد. شبکه بانکی باید در برابر حملات سایبری، اختلالات اینترنتی، و قطع ارتباطات بین المللی مقاوم سازی شود تا بتواند در شرایط ویژه، خدمات پایه ای بانکی را به صورت پایدار ادامه دهد.

همچنین، در مواجهه با فشارهای مالی دولت در دوران بحران، خطر خلق پول و افزایش نقدینگی به شدت بالاست. در نتیجه، بانک ها باید همراه با بانک مرکزی، نقش فعالی در کنترل پایه پولی و مهار تورم ایفا کنند. تزریق بی ضابطه منابع در این شرایط می تواند پیامدهای مخربی برای اقتصاد داشته باشد.

در نهایت، باید تأکید کرد که نقش بانک ها در دوران پس از بحران نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. تدوین برنامه های بازسازی اقتصادی، حمایت از بنگاه های آسیب دیده و تسهیل سرمایه گذاری در زیرساخت ها، بخشی از وظایف کلیدی بانک ها در دوران بازگشت به ثبات خواهد بود.

به طور خلاصه، در شرایط بحرانی، نقش بانک ها از تأمین مالی صرف فراتر رفته و به عاملی کلیدی در حفظ انسجام اقتصادی و اجتماعی کشور تبدیل می شود. این نقش، نیازمند بازتعریف کامل وظایف، بازنگری در اولویت های اعتباری و اصلاح سیاست های تکلیفی و نظارتی است.

در خصوص بخش دوم پرسش، باید گفت که ساختار فعلی بانک های کشور به ویژه در حوزه حکمرانی شرکتی، کفایت سرمایه، مدیریت ریسک و استقلال عملیاتی، برای ایفای کامل این نقش ها طراحی نشده است. بسیاری از بانک ها با مشکلاتی چون ناترازی، مطالبات معوق، ضعف در ارزیابی پروژه ها، و وابستگی به تصمیمات بیرونی مواجه هستند.

در نتیجه، بدون اصلاحات اساسی در ساختار مالکیت، کارآمدسازی نظام نظارت بانکی، و بازتعریف مأموریت ها، تحقق نقش مطلوب نظام بانکی در دوران بحران با موانع جدی روبرو خواهد بود.

آیا می توان از بحران به عنوان فرصتی برای بازآفرینی نظام مالی و بانکی کشور بهره برد؟ چه الزامات نهادی و قانونی برای این تحول لازم است؟

تجربه کشورهای مختلف نشان می دهد که بحران ها، علیرغم آثار مخرب اولیه، می توانند بستری برای آغاز اصلاحات عمیق و ساختاری در نظام مالی باشند. در واقع، آنچه در شرایط عادی با مقاومت های شدید از سوی گروه های ذی نفع، ساختارهای بوروکراتیک یا ملاحظات سیاسی مواجه می شود، در بستر بحران با پذیرش عمومی و انگیزه نهادهای حاکمیتی برای بقا و ثبات اقتصادی، امکان تحقق می یابد. به همین دلیل، بحران ها را باید به درستی مدیریت کرد تا به فرصت هایی برای بازآفرینی نهادهای کلیدی تبدیل شوند. در ایران نیز، چنانچه کشور درگیر یک بحران جدی اقتصادی، سیاسی یا امنیتی شود، بازنگری در کارکرد و ساختار نظام بانکی می تواند از مهم ترین اولویت ها باشد. به ویژه آنکه نظام بانکی ایران به طور مزمّن با چالش هایی نظیر ناترازی، انجماد دارایی ها، ضعف در مدیریت ریسک، و وابستگی به سیاست های دستوری مواجه است. بهره گیری از فضای بحرانی برای اصلاح این معضلات، نیازمند اقداماتی جدی و هماهنگ در سطوح نهادی، قانونی و اجرایی است.

در وهله نخست، قوانین بالادستی مرتبط با بانک ها از جمله قانون پولی و بانکی کشور و مقررات عملیات بانکی بدون ربا، باید متناسب با واقعیت های جدید اقتصادی به روزرسانی شوند. قوانین فعلی در بسیاری موارد پاسخگوی پیچیدگی های بازارهای مالی امروز نیستند و ظرفیت لازم برای مدیریت بحران را ندارند. به ویژه لازم است استقلال بانک مرکزی در سیاست گذاری پولی و ارزی به صورت شفاف و مؤثر در ساختار قانونی تضمین شود تا این نهاد بتواند نقش هدایت گر و کنترل کننده تورم را به درستی ایفا کند. در سطح اجرایی نیز، باید بازنگری جدی در ساختار مالکیتی و مأموریتی بانک ها انجام گیرد. تداوم حضور پررنگ دولت و نهادهای شبه دولتی در بانک ها، مانع از شکل گیری رقابت سالم و تخصیص بهینه منابع شده است. بحران می تواند فرصتی برای خصوصی سازی واقعی، کاهش نفوذ نهادهای غیرپاسخگو و ارتقای شفافیت در شبکه بانکی فراهم آورد. همچنین، اصلاح حکمرانی شرکتی در بانک ها و بازتعریف مأموریت بانک های تخصصی بر مبنای مزیت های نسبی کشور، یکی از محورهای بنیادین این تحول خواهد بود. از سوی دیگر، برخی مؤسسات مالی و بانکی کشور به دلایل ساختاری، عملاً کارایی خود را از دست داده اند. در شرایط بحرانی، می توان با جسارت بیشتری به سراغ ادغام یا حتی انحلال این نهادها رفت و نظام بانکی را چابک تر، قابل نظارت تر و پاسخ گوتر کرد.

در نهایت، موفقیت در بازآفرینی نظام مالی در دوران بحران، به سطح بلوغ نهادی، انسجام حکمرانی و وجود اراده سیاسی برای پذیرش هزینه های اصلاحات بستگی دارد. اگر این مؤلفه ها فراهم باشند، می توان از دل بحران، نظامی مالی بنیان نهاد که نه تنها از بحران عبور می کند، بلکه مسیر توسعه و پایداری اقتصادی کشور را نیز هموار می سازد.

به نظر شما، چگونه می توان توازن میان وظایف اجتماعی بانک ها و کارکرد توسعه ای آن ها را برقرار کرد؟

برقراری توازن میان کارکردهای اجتماعی و توسعه ای بانک ها از جمله چالش های دیرپای نظام بانکی ایران است. بانک ها از یک سو نهادهایی اقتصادی با مأموریت تجهیز و تخصیص منابع در جهت رشد و توسعه اند، و از سوی دیگر، به عنوان یکی از بازوهای دولت در تأمین مالی بخش هایی چون مسکن، اشتغال، ازدواج، یا حمایت از اقشار آسیب پذیر شناخته می شوند. عدم تعریف روشن این دو نقش و تداخل آن ها در دهه های اخیر موجب شده است که نه کارکرد اجتماعی بانک ها به صورت هدفمند و اثربخش انجام شود، و نه نقش توسعه ای آن ها به شکل مؤثر ایفا گردد.

برای برقراری این توازن، نخستین گام، بازتعریف وظایف بانک ها در سطح سیاست گذاری کلان است. باید مرز روشنی میان «نقش توسعه ای» که با تأمین مالی تولید، سرمایه گذاری بلندمدت، و حمایت از فناوری و صادرات در ارتباط است، با «وظایف اجتماعی» که معطوف به عدالت، فقرزدایی و تسهیل زندگی اقشار مختلف جامعه است، ترسیم گردد. در بسیاری از کشورهای توسعه یافته، ابزارهای انجام این دو مأموریت از یکدیگر تفکیک شده اند. نقش های اجتماعی عمدتاً از مسیر بودجه عمومی یا نهادهای حمایتی انجام می گیرد و بانک ها به صورت مستقل در حوزه های تخصصی خود فعالیت می کنند.

در ایران اما، تسهیلات تکلیفی نظیر وام ازدواج، وام فرزندآوری یا اشتغال زایی روستایی، عموماً بدون تأمین پشتوانه مالی از منابع عمومی، به شبکه بانکی تحمیل می شوند. این رویکرد در عمل باعث تضعیف توان اعتباردهی بانک ها به بخش مولد شده و آن ها را از مسیر توسعه ای خود منحرف ساخته است. در این راستا، باید ساختاری طراحی شود که اگر بانک ها در اجرای سیاست های اجتماعی دولت نقش ایفا می کنند، هزینه آن به طور شفاف و کامل از طریق بودجه عمومی یا صندوق های مشخص جبران شود.

از سوی دیگر، بانک های تخصصی و توسعه ای مانند بانک صنعت و معدن، بانک کشاورزی یا بانک توسعه تعاون باید به صورت روشن از تکالیف غیرمرتبط با مأموریت شان معاف شوند. پرداخت تسهیلاتی مانند وام ازدواج یا تسهیلات خرید کالا توسط چنین بانک هایی، مثال روشنی از انحراف مأموریتی است که باید به آن خاتمه داده شود.

در عین حال، ارتقاء حاکمیت شرکتی و استقلال عملیاتی بانک ها، همراه با تقویت نظام های نظارتی بانک مرکزی، می تواند زمینه را برای ایفای هم زمان نقش های اجتماعی و توسعه ای در چارچوب مأموریت های تعریف شده فراهم آورد. همچنین، طراحی ابزارهای مالی نوین مانند اوراق مشارکت اجتماعی یا صندوق های تأمین مالی خرد با پشتوانه دولتی، می تواند بخشی از فشار اجتماعی بر نظام بانکی را کاهش داده و آن را به مسیر اصلی خود بازگرداند.

در مجموع، دستیابی به توازن مطلوب میان کارکردهای اجتماعی و توسعه ای بانک ها مستلزم اصلاح ساختاری در نظام حکمرانی بانکی، تغییر رویکرد سیاست گذاران، و استقرار یک نظام مالی چندلایه و مأموریت محور است؛ نظامی که در آن، هر نهاد وظیفه مشخصی دارد و از مداخله در وظایف سایر بخش ها پرهیز می شود.

چه نقشی برای نهادهایی مانند شورای پول و اعتبار یا بانک مرکزی در بازمهندسی نظام تأمین مالی بحران محور قائل هستید؟

در هر نظام مالی مدرن، بانک مرکزی و نهادهای سیاست گذار مانند شورای پول و اعتبار، نقشی محوری و غیرقابل جایگزین در هدایت و پایداری جریان های مالی در شرایط بحرانی ایفا می کنند. در شرایطی که کشور با بحران های اقتصادی، سیاسی یا حتی نظامی روبه رو می شود، کارآمدی و اقتدار این نهادها در مدیریت نقدینگی، هدایت اعتبارات و حفظ ثبات مالی، می تواند تعیین کننده موفقیت یا شکست در مهار آثار بحران باشد.

بانک مرکزی باید به عنوان مغز متفکر نظام پولی، توانایی طراحی و اجرای سیاست های ضدچرخه ای متناسب با ابعاد بحران را داشته باشد. این امر مستلزم استقلال نسبی در تصمیم گیری، برخورداری از ابزارهای متنوع سیاست گذاری پولی، و دسترسی به داده های جامع و به روز از وضعیت بازارهای مالی و بانکی است. در حال حاضر، برخی از این الزامات در ساختار بانک مرکزی ایران با چالش هایی مواجه است؛ از جمله وابستگی به دولت در تدوین سیاست ها، ضعف در شفافیت اطلاعات، و محدودیت ابزارهای کنترل تورم و هدایت اعتبار.

در این میان، شورای پول و اعتبار به عنوان نهاد بالادستی در تدوین مقررات پولی و اعتباری کشور، باید نقش راهبری استراتژیک در بازمهندسی ساختار تأمین مالی بحران محور را ایفا کند. این شورا باید ضمن ارتقاء توان کارشناسی و تصمیم گیری مستقل، از سطحی نگری و واکنش های کوتاه مدت فاصله بگیرد و بر تدوین سیاست هایی متمرکز شود که نظام مالی را به سمت تاب آوری، انعطاف پذیری و اولویت بخشی به بخش های مولد هدایت کند.

همچنین در شرایط بحران، نهادهای سیاست گذار باید بتوانند نقش تنظیم گر هوشمند را ایفا کنند؛ به این معنا که نه صرفاً در نقش ناظر منفعل، بلکه به عنوان بازیگر فعال در تخصیص منابع، تنظیم مقررات بانکی، اصلاح ساختار بدهی های دولت، و هماهنگی با سایر ارکان اقتصادی کشور (مانند سازمان برنامه و بودجه یا وزارت اقتصاد) عمل نمایند.

یکی از محورهای مهم بازمهندسی، طراحی مکانیسم های هدفمند و سریع برای تأمین مالی بخش های حیاتی اقتصاد در زمان بحران است. بانک مرکزی باید از طریق خطوط اعتباری ویژه، عملیات بازار باز، انتشار اوراق بدهی با پشتوانه دولت یا بانک ها، و حتی مداخلات محدود در بازار ارز، به حفظ ثبات و حمایت از بخش های کلیدی بپردازد. این اقدامات نیازمند چارچوب های مقرراتی شفاف، پاسخ گویی به افکار عمومی، و پرهیز از تصمیمات هیجانی یا کوتاه مدت است.

در نهایت، بازمهندسی نظام تأمین مالی بحران محور بدون اصلاح ساختار تصمیم گیری، به روزرسانی چارچوب های قانونی و ارتقاء ظرفیت اجرایی بانک مرکزی و شورای پول و اعتبار ممکن نیست. به عبارت دیگر، نقش این نهادها باید از شکل نمادین یا صرفاً بروکراتیک، به نهادی با قدرت برنامه ریزی کلان، تصمیم گیری سریع، و قابلیت اجرای مؤثر سیاست های اقتصادی ارتقاء یابد.

گفتگو: ساسان نیک رفتار خیابانی

منتشر شده در نشریه شماره 24 اتاق بازرگانی تبریز